

زنان

جنیشی برای تغییر یاپنجره‌های کوچک

• کاترین جاکوبسور به‌عنوان نخست‌وزیر ایسلند هم‌زمان با اجلاسی که در این کشور درباره ابعاد جنیش «من هم همین‌طور» برگزار شده بود، یادداشتی در سی‌ان‌ان منتشر کرده که بخش‌هایی از آن را در ادامه می‌خوانیم.

تقریباً دو سال از زمانی می‌گذرد که میلیون‌ها زن در سراسر جهان از هشتک ساده اما درعین‌حال قدرتمند #MeToo استفاده کردند. در این مدت زنان به طرق مختلف ماهیت روزمره خشونت، آزار و آزار جنسی و تبعیض جنسیتی را در معرض دید قرار داده‌اند.

این جنیش با استناد به اصلالت اصطلاح Me Too، به سایر اشکال نابرابری ساختاری شامل تبعیض نژادی و تفاوت طبقاتی و تداوم تبعیض‌های متعدد توجه کرده است.

مطمئناً تأثیر هشتک #MeToo، کشور به کشور متفاوت است. تغییرات در بعضی کشورها، حداقل در بعضی دیگر گسترده بوده است. حضور این جنیش در سیاست، هنر، مشاغل و سازمان‌های مردم‌نهاد افزایش یافته است. قابل توجه است که به‌تدریج وقتی زنان از مشکلات خود سخن گفتند، دیگر با تحقیر و توهین روبه‌رو نشدند و حتی در مواردی برخی عاملان تبعیض‌ها با مجازات و دادگاه روبه‌رو شدند.

افکار عمومی تغییر کرده است؛ اما سؤال‌هایی درباره جهت و پایداری #MeToo باقی مانده است. آیا این یک تغییر دائمی برای بهترشدن است یا تنها پنجره‌ای کوچک که مجدداً بسته خواهد شد؟ فرصتی که به‌طور دائمی و ماندگار ایجاد می‌شود و نتیجه آن منجر به واکنش شدید خواهد شد؟ چگونه می‌توانیم اطمینان حاصل کنیم که این تلاش‌ها منجر به ماندگاری تحولات اجتماعی می‌شود؟

اینها از جمله مشکلات بسیاری است که در یک کنفرانس سه‌روزه در ریکیاویک، ایسلند، در هفته گذشته مطرح شده است.

در این کنفرانس – که به‌عنوان بخشی از فعالیت‌های ریاست‌جمهوری ایسلند در شورای وزیران نوردیک برگزار شد، بیش از ۸۰۰ اندیشمند را همراه بیش از ۸۰۰ شرکت‌کننده گردهم آورد؛ افرادی که در کنار هم درباره دلایل، ویژگی‌ها و تأثیرات جنیش #MeToo بحث کردند.

چند واقعیت در جهان مورد توجه است؛ به گزارش بانک جهانی در شش کشور جهان فرصت‌های اقتصادی برای زنان و مردان برابر است و تا سال ۲۰۳۰ هیچ کشوری به برابری جنسیتی واقعی دست پیدا نخواهد کرد.

برای بسیاری از ما، شهادت زنان مهاجر و اقلیت قومی نقطه عطفی محسوب می‌شد، آنان در چند سطح با تبعیض روبه‌رو هستند، تبعیض‌هایی که حتی در کشوری نظیر ایسلند نیز به چشم می‌خورد. ایسلندی که به‌عنوان یکی از کشورهای پیشرفته در برابری جنسیتی شناخته می‌شود؛ اما واقعیت این است که این جنیش سبب شد حتی این کشورها نیز درس‌هایی در این زمینه بیاموزند؛ برای مثال در ایسلند، زنان معلول، زنان کم‌درآمد یا کسانی که قربانی تجارت جنسی هستند، به‌صورت سازمان‌یافته صحبت نمی‌کنند، برای برابری جنسیتی نمی‌توان به‌صورت انتخابی مبارزه کرد و باید همه گروه‌های اجتماعی درگیر شوند.

من به‌عنوان نخست‌وزیر مصمم هستم که دولت‌م نقش خود را ایفا کند. ما قوانین و روند کار را مرور کرده‌ایم، کارهای پیشگیری خود را در برابر خشونت و سوءاستفاده جنسی و جنسیت‌محور انجام داده‌ایم و درباره نقش دولت به‌عنوان کارفرما از ابعاد مختلف آن را بررسی کرده‌ایم. بااین‌حال ما باید کارهای بیشتری انجام دهیم. آنچه #MeToo نیاز دارد یک تغییر اساسی و فرهنگی است. ساختارهای اصلاح‌شده بی‌تردید کمک خواهند کرد.

هنگامی که دامنه و تأثیر آزار و اذیت و سوءاستفاده را در دفاتر دولتی خود بررسی کردیم، بیشتر مشکلات فردی بوده است نه ساختاری؛ اما همان‌طورکه اغلب اوقات اتفاق می‌افتد، به‌ویژه در جوامع کوچک همه‌چیز پیچیده‌تر می‌شود، وقتی که قربانی و مرتکب، نام و چهره‌ای از خود نشان دادند.

در چارچوب جهانی اکنون سیاست‌های مترقی درباره برابری جنسیتی توسط جو سیاسی خصمانه با موانعی روبه‌رو شده است. حتی بدن زنان در برخی جوامع سیاسی است. ما شاهد بازگشت به ناسیونالیسم تهاجمی و رگسیون اجتماعی و تضعیف منظم حقوق جهانی بشر هستیم، جایی که معمولاً زنان مورد تهاجم قرار می‌گیرند.

از آنجاکه ما می‌خواهیم از جنیش #MeToo برای پیشرفت استفاده کنیم، نیاز فوری به استواربودن آن در ادامه جنگ برای حمایت و ارتقای حقوق بشر وجود دارد. تحولات اجتماعی و فرهنگی هرگز بدون مبارزه به وجود نمی‌آیند و این جنیش خواستار این است که ما همچنان سؤال‌های دردناک و ترغیب‌کننده بپرسیم، زیرا هنگامی که نابرابری جنسیتی با سایر بی‌عدالتی‌ها در هم می‌آمیزد، یکی از مداوم‌ترین شرارت‌های روزگار ما پیش می‌آید و با قدرت پیش می‌رود و فقط با حفظ گفت‌وگوی فعال و با فشار بر تحول می‌توانیم عمل کنیم.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه ۹ مهر ۱۳۹۸ ۲۰ صفر ۱۴۴۱ ۱۱ اکتبر ۲۰۱۹ «سال هفدهم» شماره ۳۵۳۸ ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۱:۵۴ • اذان مغرب ۱۸:۰۷ • اذان صبح فردا ۴:۳۶ • طلوع آفتاب ۶:۰۰

روزنامه‌فردا

کارتون خواب

آتجل بولیگان



دنیای در حال تغییر

زدودن جنسیت از ضمیر؛ فرمایشی یا تکاملی؟

هاله میرمیری*

جهان غرب را می‌توان از خلال متونش شناخت؛ به میانجی ادبیاتی که تولید کرده و می‌کند. عqlاش قسمی عقل کلام‌محور است و در اکثر مواقع متقن، دقیق و معطوف به هدف. نمی‌شود از مسئله‌ای حرف زد، پاراگرافی نوشت، عبرتی ذکر کرد، بدون آنکه منبع یا مرجعی را نیاورد. در این جهان نمی‌توان در خلا حرف زد. ضمیر که می‌آید در جمله‌ای، حتماً باید ارجاعی داشته باشد به نکته پیش از خودش؛ وگرنه یک جای کار می‌لنگد و روانی و یکدست‌بودن از دست می‌رود. آن وقت ایراد می‌گیرند و هزار پرسش پیش‌رویت می‌ماند که چرا این ادعا را کرده‌ای؟ از چه رو به طرح آن پرسش پرداختی و... درست مقابل سنت شفاهی که با قسم سخنوری احساسی گره می‌خورد. در آن غالباً می‌شود همه چیز گفت و کسی یقه‌ات را نمی‌گیرد که این عبارت از کجا آمد با روحیه عقل‌گرای غربی جور از آب در نمی‌آید. نباید صدار از این سو و آن سوی آن بزنی تا مطلب درست، دقیق و گویا شود.

قصه از آوردن این دستور، ساختن یک دوتایی دیگر که غرب را در برابر شرق و منطق را در برابر احساس بگذارد، نیست؛ بلکه تنها بیان یک تجربه زیسته است. مهم است که یکباره بشوی فرهنگ لغت جامع و دست‌اول «مرام وبستر» تغییراتی در ضمیرهای جنسیت‌زده خود ایجاد می‌کنی و من بعد ضمیر دوقطبی دیگری وجود نخواهد داشت؛ عطف این خبر «لغت نامه Merri-Webster am که از قدیمی‌ترین فرهنگ‌های لغات آمریکا است، به شکل رسمی they را به‌عنوان ضمیر مفرد اعلام کرده است».

خبر به صورت گویا و شفاف می‌گوید بسیاری از افرادی که جنسیت خود را نه زن و نه مرد می‌دانند، از ضمیر They استفاده می‌کنند و معتبرترین لغت‌نامه آمریکا این مسئله را به رسمیت شناخته است. پیش از این، در بسیاری از بحث‌های مرتبط با جنسیت و زبان‌شناسی شنیده بودم که بحث ضمیر مفرد و ارتباط آن با جنسیت زنانه و مردانه در زبان‌های لاتین، کاملاً دلبخواهانه و از سر توافق بر یک امر اتفاقی بوده است. اینکه در زبان آلمانی کار خانگی حرف تعریف مذکر می‌گیرد یا دخترچه در جرگه تقسیم‌بندی جنسیت خنثی است، مصداقی بود بر این امر. همواره ظن داشتم بر دلبخواهانه‌بودن این انتخاب. زبان را نمی‌شود بدون تاریخ و بسترش، بدون آنکه

روایت

خاطره‌ای از روزهای گزارش‌نویسی در دوران جنگ

انفجار در جاده دزفول – اهواز



از کابوس‌های وهم‌انگیز شهر جنگ‌زده با خانه‌ها، خیابان‌ها، ساختمان‌های فروریخته، تیرهای چراغ فروافتاده بر متن زمین‌های خاکی، انگار گذر می‌کردی. در خودروی پاترول قدیمی، گرمای کمرنگ آفتابی زمستانی که در خطه جنوب کشور، خوزستان، مثل همیشه یادآور دمای بالای هوا بود، هر دو هم‌کار خانم را در داخل ماشین به چرتی ملایم کشانده بود. اما تو چشم به جاده داشتی و تمامی خاطره‌های چند روز اقامت در پشت جبهه خوزستان، گویی مسلسل‌وار و فیلم‌گونه از جلوی چشمانت رد می‌شد. به خود می‌گفتی: «چه کسانی از این جاده گذشته‌اند، بر دل دریایی‌شان چه گذشته است؟ کسی چه می‌داند، شاید عده‌ای شهید شده‌اند و گروه بیشتری آواره شهرها و روستاهای دیگر، شاید کسانی مجروح شده‌اند و...». این افکار تو را با خود به کوچه‌های منهدم‌شده دزفول می‌برد که ساعتی پیش دیده بودی ... نابودی آدم‌ها، بناها با موشک‌های شن‌ش‌متری و ۹متری، زیرزمین‌های گردوغبارگرفته، دیوارهای فروریخته، دخترهای جوانی که به کلدان‌های ترک‌خورده شمع‌دانی خانه‌شان آب می‌دادند، بازاری که شلوغ بود... همه این افکار بر مغزت پیچ می‌خورد که ناگاه ... صدای انفجاری مهیب خودروی پاترول را مانند پر که از جا کنی. نزدیک بود قبلیت از قفسه سینه‌ات بیرون بزنند. متوحش به متن جاده خیره شدی ناگاه، در برابر ستونی ضخیم از دود مانند قارچی عظیم در وسط جاده آشکار شد. همکار راننده در حالی که خودرو را کنار جاده پارک می‌کرد، فریاد کشید؛ پیاده شوید و کنار جاده سنگر بگیرید!

«سنگر بگیریم»، این کلمه در گوشم طنین انداخت. سریع پیاده شدیم و به دستور همکار راننده‌مان کنار جاده دراز کشیدیم. تانیه‌ای نگذشته بود که همکار گفت: «برای چه دراز بکشیم، برویم و ببینیم چه خبر است!». ساده تا عمق بیش از هفت، هشت متر شکافته شده بود، بوی سوختگی، بوی دود همه جا پراکنده شده بود. جمعیت عظیمی که در آن موقع بعد از ظهر تا گوشه‌وکنار جاده، حضورشان بسیار عجیب بود، کنار آن شکاف بودند. چندین مأمور پلیس و افراد نظامی در لباس‌های گوناگون سر مردم داد می‌زدند: «کنار بروید، کنار بروید». آنهایی که اجتماع کرده بودند، به حرف هیچ‌کس گوش نمی‌کردند. درکنار جاده موتورسیکلتی خردشده و آن‌سوتر یک



بررسی کرد. از این رو، به عقیده من زبان و جنسیت ارتباطی تنگاتنگی با یکدیگر دارند. فعل باید تابع فاعلش باشد و با این تبعیت، رخدادهای تاریخی دیگر را نیز به رسمیت بشناسد. ضمیر که به‌جای اسم می‌آید نیز تفاوت‌چندانی با این مسئله ندارد؛ به‌جای اسم می‌نشیند و کنش‌های آن را نمایندگی می‌کند. هرچند فاصله میان گزاره‌هایی که در زبان به صورت کتبی و در قالب یک متن به زبان اضافه می‌شوند، قابل پیش‌بینی نیست؛ اما اضافه‌کردن ضمیر They برای اشاره به کسانی که جنسیت هنجاری مشخصی ندارند، خبر از این‌ واقعیت می‌دهد که انتخاب‌های زبانی امری کاملاً تصادفی و مبتنی بر امور دلبخواهانه چنان که سوسور می‌اندیشید، نیستند. پیوندی واقعی وجود دارد میان آنچه در فضای نمادین صورت می‌گیرد و آنچه به زبان نوشتار بدل خواهد شد. مثال زنده این ادعا را می‌توان میان ساکنان اولیه کانادا که خود از سرخ‌پوستان این منطقه بودند، دید. طبق ادعای این افراد، در فرهنگ شفاهی این ساکنان هرگز ضمیری واضح برای اشاره به شخص مؤنث و مذکر وجود نداشته است و افراد به صورت جمع they خطاب می‌شده‌اند. از این رو، هرچند شنیدن خبر فوق از سوی افرادی که اذهانشان به ساختن دوتایی عادت دارد، غیرمنتظره به نظر می‌آید، برای افرادی دیگر در آن سوی دنیا، تازگی زیادی نخواهد داشت.

با تغییر ضمیر مفرد زن و مرد به ضمیر جمع، آنها برای کسانی که جنسیتی متفاوت با آنچه در جامعه هنجاری به نظر می‌آید، به کار می‌رود؛ اما باید منتظر پیامدهای بعدی این ماجرا بود. باید نشست و دید آیا ضمیر تازه ادبیات جدیدی را نیز خلق می‌کند یا به صورت فرمالیستی و شکل‌وارده‌اش تنها یک ادعا را راهبری خواهد کرد. عطف همان منطق ارجاع غربی، حالا باید منتظر بود و دید که آیا ویژگی‌های جنسیت‌زدوده برای افراد فوق به فرهنگ لغات اضافه خواهد شد و حرکتی از متن تاریخ به دل زبان صورت خواهد پذیرفت یا نه. در غیر این صورت تغییر هر بخشی از زبان و اضافه‌کردن آن به فرهنگ لغت، تنها امری سفارشی و بیرونی خواهد بود.

♦**اناشجوی کارشناسی ارشد مطالعات جنسیت دانشگاه ساسکاچوان کانادا**

موتورسیکلت دیگر که فاصله‌اش با آن یکی بسیار زیاد به نظر می‌رسید افتاده بود. هیچ‌کس موتورسیکلت‌سواران را نمی‌دید. من از همکار پرسیدم: «موتورسیکلت‌سوارها چه شده‌اند؟». همکارم گفت: «موج انفجار آنها را پرتاب کرده است».

به خود گفتم: «آن صدای وحشتناک انفجار که ما شنیدیم و این موج ناشی از آن...». موتورسیکلت‌سواران را نمی‌دید. من از همکارم پرسیدم: «موتورسیکلت‌سوارها چه شده‌اند؟». همکارم گفت: «موج انفجار آنها را پرتاب کرده است».

ناگاه صدای گریه و زاری در مسافتی نسبتاً نزدیک شنیده شد. صداهای بلندی که انگار در دشت و جاده درهم شکسته طنین و پژواک هرچه بلندتری داشت.

نچواهایی را در دور و برت می‌شنیدی:

– «آخه اینجا نزدیک پایگاه هوایی دزفول است» – «لعنتی‌ها، یک‌روز نمی‌شود بعد از ساعت یک‌ونیم بعد از ظهر حمله نکنند»

غرق در حرف‌ها و نکته‌ها و صحنه‌های درهم‌تنیده روبه‌رویت بودی که صدایی تو را از این‌ وادی به در آورد: «کی هستی؟ اینجا چه می‌کنی؟»

– «خبرنگارم، خبرنگارم...»

این صدای من بود که در آن همهمه انگار به گوش خودم هم نمی‌رسید. – «گارت کو؟ کارت خبرنگاری‌ات» مثل روباتی که به وسیله یک کنترل اداره می‌شود، دستم را به سمت کیفم بردم تا کارتم را بیرون بیاورم. ناگهان همکارم داد زد: «چقدر ساده‌ای کارت را می‌خواهی برای چی نشان بدهی».

یک قفسه به خود آمدم و خود را در بین هباهوی مردم کم کردم.

برای یک لحظه تصور کردم بمب بر سرما، بر سر خودرویی که از جاده بین دزفول – اهواز می‌گذشت، فرود آمده است و من در بین زمین

و آسمان سرگردان هستم و در این پرواز بی‌انتها، مردمی را می‌بینم که همه زندگی‌شان را از دست داده‌اند ... مردمی پاک و نجیب، مردمی آزاده که تنها خواسته‌شان رهایی و آزادگی است اما چه بر سرشان می‌آورند، جنگی ناخواسته را بر آنان تحمیل می‌کنند: مردمی که با خلوص نیست فرزندان‌شان را به جبهه‌ها می‌فرستند. مردمی که رنج‌ها می‌کشند و زخم‌هایشان را انگار هیچ مرهمی نیست...

زمانی که به تهران بازگشتم، این داستان واقعی را برای هر که تعریف می‌کردم، بلخندی می‌زد: «راستی من هم مثل هزاران تن که در جنگی ناخواسته شهید شدند، آرامگاهی داشتم و...».

قلم سبز

حمایت‌های قبل از ترامپ سوءتفاهم بوده!



محمد درویش

• اواخر ماه میلادی گذشته بود که ایستگاه‌های هواشناسی از گردباد «دوریان» در اقیانوس اطلس – باهاما – خبر دادند و تهدیدی که از جانب این گردباد استوایی با شدت‌گرفتن آن در مسیر حرکت خود متوجه جنوب شرق ایالات متحده– عمدتاً فلوریدا و تا حدی جورجیا– می‌شد، ظاهراً این موضوع توجه دونالد ترامپ را بسیار جلب کرده بود؛ لایه بیشتر نگران املاکش در فلوریدا بود! خلاصه اینکه در تعداد بی‌شماری از توییت‌هایی که ترامپ اوایل سپتامبر در این‌باره منتشر کرد، نام ایالت آلاباما نیز ذکر شد که ترامپ از آن به‌طور مشروح جز، ایالت‌های مورد تهدید نام برد. گویا بسیاری از مردم آلاباما با خواندن توییت ترامپ از آنچه احتمالاً در انتظارشان بود، نگران می‌شوند و با ایستگاه هواشناسی ایالت تماس می‌گیرند تا اطلاع دقیقی در این‌باره به دست بیاورند. کار به جایی می‌کشد که این ایستگاه هواشناسی ناچار می‌شود برای آرام‌کردن اذهان عمومی رسماً توییتی منتشر و تأکید کند که ایالت آلاباما به‌هیچ‌وجه با گردباد تهدید نمی‌شود. از اینجا داستانی شروع می‌شود که حالا پای قانون را به میان آورده است. ترامپ به‌جای آنکه به اشتباهش اعتراض کند یا حداقل بگذارد داستان بی‌سروصدا خاموش شود– چیزی که همه به‌جز او خواستارش بوده‌اند– روز چهارم سپتامبر در دفتر کارش در کاخ سفید در حضور جمعی از خبرنگاران، نقشه پیش‌بینی آب‌وهوایی منطقه نام‌برده در ارتباط با گردباد دوریان را که از جانب اداره ملی اقیانوسی و جوی تهیه شده بود، به حضارن نشان می‌دهد. در این نقشه می‌توان مسیر حرکت گردباد را دید که با یک مازیک سیاه‌رنگ «تکمیل» شده و بخشی از ایالت آلاباما را نیز وارد ماجرا کرده است. البته همه متوجه این دست‌کاری می‌شوند (که گویا کار خود ترامپ بوده) و خبرنگاری هم این نکته را گوش‌زد می‌کند، اما ترامپ پاسخ می‌دهد که خبر ندارد کسی این نقشه را دست‌کاری کرده باشد.

غالبه به اینجا هم ختم نمی‌شود و چند روز بعد خبر می‌رسد که اداره ملی اقیانوسی و جوی خبری منتشر کرده که در آن توییت ترامپ درباره آلاباما را تأیید می‌کند. اینکه چه کسی این خبر را نوشته، در دست تحقیق است، چون هیچ‌کس این خبر را با نام خودش منتشر نکرده؛ امضایی هم زیر آن نیست. کاشف به عمل می‌آید که میک مالونبی، رئیس ستاد کارمندان کاخ سفید تحت فشار ترامپ با ویلبر راس، وزیر بازرگانی و از طرفداران پروپاقرص رئیس‌جمهور که در سفری در یونان بوده، تماس می‌گیرد تا به کمک ترامپ بشتابد. وزیر بازرگانی هم با اداره ملی اقیانوسی و جوی تماس می‌گیرد و تهدید می‌کند که اگر این اداره روایت ترامپ را رسماً تأیید نکند، پژوهشگران منتخب دولت را که در این اداره کار می‌کنند، اخراج خواهد کرد.

حالا کند کار درآمده و دفتر بازرسی وزارت بازرگانی و همین‌طور مدیر اداره ملی اقیانوسی و جوی اعلام کرده‌اند که این داستان را پیگیری خواهند کرد. از حزب دموکرات هم خواستار استعفای وزیر بازرگانی شده‌اند و کمیته مربوط به پژوهش، امور فضایی و تکنولوژی مجلس نمایندگان هم قصد بررسی این جریان را دارند. خواننده عزیز روزنامه «شرق»!

چه کسی می‌تواند تصور کند چنین اتفاقی ممکن است در یک کشور پیشرفته و علم‌محور رخ دهد؟ داستان فشار بر دانشمندان برای تأیید خزعلات افراد کلیسا در قرون وسطی انگار بار دیگر در قرن بیست‌ویکم گارفته است. تاسف‌بارتر آنکه هنوز در ایالات متحده آمریکا گروهی برای این آدم خودشیفته، دروغ‌گو و طبیعت‌ستیز کف می‌زنند و برخی او را رهبری صادق می‌دانند که فقط به فکر منافع مردم خود است! چقدر راه نرفته و کار نکرده داریم... چقدر...

پرنده آبی

و شهروندی. راستش، این خاطره مرا رنج می‌دهد؛ دیگر آدم سالمی نیستم، از آکادمی نظامی به‌خاطر نقص عضو طرد شدم، تایپ‌کردن برایم دشوار است و از هر جهت (روحی و جسمی) آدم قبل از این حادثه نیستم؛ اما آزادی برای مردم، هم‌وطنم، رفیقم، همکارانم و... قشنگ است، این مرا تسکین می‌دهد».



رای‌اندان – بنده اندیشه من قابل توجیه نیست، ولو که انتخابات از سوی خارجی‌ها سازماندهی شود یا ملغمت‌ا دیگر. هر کاندیدا آینه تمام کسانی است که به او رای داده‌اند. رای‌دادن ثابت ساختن وجود خویشتن است در مقابل زندگی سیاسی